



۱۶

فسقلی‌ها



Shad:bookstation

# چی چی خبر چین

نوشتۀ تونی گراس • ترجمۀ سارا قدیانی



برای پیش‌دبستانی‌ها و سال‌های اول و دوم



# Shad:bookstation



چی چی اخلاق بدی داشت. او همیشه خبرچینی می کرد.  
چرا؟ چون می خواست خودش را از دردسر نجات دهد.



# Shad:bookstation



مثلاً مادر می پرسید: «چی چی، تو شکرها را روی زمین ریخته ای؟»  
چی چی می گفت: «بله مامان، اما پدر هم لباس شما را با آتو سوزانده.»  
آن وقت چه می شد؟ مادر موضوع شکر را فراموش می کرد، می دوید و می رفت تا  
ببیند چه بلایی به سر لباسش آمده.  
به این ترتیب، چی چی از دردسر نجات پیدامی کرد. اما پدرش به دردسر بزرگی می افتاد!



# Shad:bookstation



یک روز، چی چی مشغول بازی با قورباغه اش بود.  
مادر او را دید و گفت: «چند دفعه باید بگویم؟ قورباغه ات را به اتاق نیاور!»  
چی چی فوری گفت: «چشم ماما! اما بروید ببینید که برادرم حمام را چه قدر کثیف کرده.»  
مادر، موضوع قورباغه را فراموش کرد و به طرف حمام دوید.  
آن روز برادر کوچک چی چی به دردرس بزرگی افتاد.



# Shad:bookstation



یک روز در مدرسه، چی چی حواسش را جمع کرد تا بفهمد کی، چه کار اشتباهی کرده است. او فهمید که کاکای تمرین های ریاضی اش را از دفتر هانی نوشته است. فهمید که مومو در کلاس، آدامس می جوّد. این را هم فهمید که برادرش قورباغه کوچولویی را توی جیبش قایم کرده است. او خوب می دانست چیزهایی که فهمیده به دردش می خورند.



# Shad:bookstation



چی چی شاگرد زرنگی نبود. تمرین های ریاضی اش را اشتباه حل می کرد، دیکته اش پر از غلط بود، به درس علوم هم علاقه ای نداشت. اما نقاشی اش خوب بود! آخرین نقاشی چی چی، خیلی قشنگ شده بود. البته دوستش فری هم کمکش کرده بود، اما بیشتر نقاشی کار خودش بود.



# Shad:bookstation



آن روز در مدرسه، روز جایزه دادن بود. بچه‌های هر کلاس به خاطر کار خوب، نمره خوب، یا رفتار خوبشان جایزه می‌گرفتند.

نوبت به کلاس چی چی رسید. اما مدیر مدرسه چند سؤال از بچه‌های این کلاس داشت. او از کاکی پرسید: «آیا تو تمرین‌های ریاضی‌ات را خودت حل کرده‌ای؟» کاکی ساکت ماند. اما چی چی فوری گفت: «او تمرین‌هایش را از دفتر هانی نوشته است.»



# Shad:bookstation



کاکي به دردسر بزرگي افتاد. او ديگر نمي توانست به خاطر بازی خوبش در تيم ورزشي مدرسه هم جايزه بگيرد. مدير گفت: «روی زمین کلاس، چند کاغذ آدامس افتاده است. آيا کسی در کلاس، آدامس می جود؟»  
چی چی دستش را بلند کرد و گفت: «بله، مومو آدامس می جود.» آبروی مومو رفت. او ديگر نمي توانست به خاطر گرفتن بهترين نمره رياضي، جايزه بگيرد.



# Shad:bookstation



مدیر، قورباغه‌ای را نشان داد و گفت: «این قورباغه مال کیه؟»  
چی چی دستش را بلند کرد و گفت: «مال برادرم است.»  
بیچاره برادر چی چی! او یک‌بار دیگر به دردسر افتاد. دیگر کسی به خاطر بهترین نمره  
علوم به او جایزه نمی‌داد. مدیر گفت: «و حالا آخرین سؤال! این نقاشی را کی کشیده  
است؟» او نقاشی چی چی را بلند کرده بود و به همه نشان می‌داد.



# Shad:bookstation



رنگ از صورت چی چی پرید. چه مشکلی پیش آمده بود؟ او که نقاشی اش را به بچه ها نشان داده بود، همه گفته بودند که نقاشی قشنگی است! پس حالا چرا مدیر آن را بالا گرفته بود؟ دوباره مدیر گفت: «جواب بدهید! کی این نقاشی را کشیده است؟»  
چی چی می خواست خودش را از دردسر نجات بدهد. بنابراین گفت: «کار فری بود!»  
مدیر از فری پرسید: «درست است فری؟ تو این را کشیده ای؟»



# Shad:bookstation



فری دستپاچه شده بود. زبانش بند آمده بود. گفت: «من ... من ...» درست در همین موقع، زنگ را زدند. وقت تمام شده بود. باید جایزه‌ها را می‌دادند. مدیر از فری خواست که کنار او بایستد و نقاشی را بلند کند تا همه ببینند. چی چی با خودش گفت: «حالا فری به دردسر می‌افتد!» اما او اشتباه می‌کرد. مدیر گفت: «این نقاشی، جایزه بهترین نقاشی مدرسه را برده است.» بعد هم به فری یک مدال و یک جعبه بزرگ شکلات، جایزه داد.



# Shad:bookstation



فری جعبه شکلات را باز کرد. آن را جلوی دوستانش گرفت تا شکلات بردارند. او به چی چی گفت: «امیدوارم درس خوبی گرفته باشی و دیگر خبرچینی نکنی.»  
چی چی شکلاتی برداشت و گفت: «آره، درس گرفتم. دیگر خبرچینی نمی کنم.» و بعد آهسته گفت: «اما فری، باید بدانی که برادرم تمام شکلات های توت فرنگی ات را خورد!»